پژوهشنامه خراسان بزرگ

شماره ۳۲ پاییز ۱۳۹۷

No.32 Fall 2018

۴۲-۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۳۱

عوامل مؤثر در مناسبات سیاسی-نظامی عمرولیث صفاری و اسماعیل سامانی

➢ **علی ممبینی:** دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شیراز

➢ **سید ابوالقاسم فروزانی :** استاد گروه تاریخ دانشگاه شیراز (foroozani@rose.shirazu.ac.ir)

چکیده

چنین به نظر می‌رسد در دوره عمرولیث مناسبات صفاریان و سامانیان به دلایلی نظیر ایرانی بودن هر دو سلسله و وجود خلافت عباسی، خصمانه نبود. باوجود این انتظار، بررسی منابع نشان می‌دهد که طرفین در دوره یادشده روابط پرتنشی داشتند. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی در پی این است که روایت دقیقی از فراز و فرود مناسبات خصمانه عمرولیث و اسماعیل سامانی ارائه نماید. مسئله پژوهش بر عوامل مؤثر در مناسبات طرفین مبتنی است. یافته‌ها حاکی از آن است که در تبیین مناسبات طرفین، نقش اصلی و برجسته را نیات توسعه‌طلبانه عمرولیث در تصرف ماوراءالنهر ایفا می‌کرد. بااین‌وجود، نیات امیر صفاری در میدان عمل به دلیل وجود فاعلان سیاسی-نظامی در خراسان بزرگ با چالش اساسی مواجه شد. روابط عمرولیث و اسماعیل سامانی تا حد زیادی از این بازیگران متأثر گردید. درنهایت همین نیروهای سیاسی-نظامی با پشتیبانی سامانیان منجر به ضعف و زوال حکومت عمرولیث گردیدند.

واژگان کلیدی: عمرولیث، اسماعیل سامانی، رافع بن هرثمه، احمد بن سهل، ابوطلحه منصور

Abstract

It seems that in the course of Amrulith, the relations between the Saffrid and the Samanids were not be hostile for reasons such as both dynasties' being Iranian and the existence of Abbasid caliphate. Despite this expectation, the review of resources shows that the parties had tensions during the course. This research is based on a detailed descriptive analysis of resources that seeks to provide a precise narrative of the ups and downs of the hostile relations between Amrulith and Ismail Samanid. The findings of this study demonstrated that in explaining the relations between the two sides, the developmental intentions of Amrulith in capturing Mavra'-Alnhr played the main role .. Nevertheless, the intentions of Amir Saffarid faced a major challenge in action due to the presence of the military political activists in the Great Khorasan. The relationship between Amrulith and Ismail Samani greatly affected these actors. Eventually, the same military political forces with the support of the Samanids led to the weakening and decay of the Omrulit government.

Keywords: Amrulith, Ismail Samani, Rafi ibn Hassuma, Ahmad Bin Sahl, Abotllah Mansour

*نویسنده مسئول مکاتبات: علی ممبینی (Ali.m2071@yahoo.com) (۰۹۱۶۳۹۲۴۹۰۶)

مقدمه

پس از مرگ یعقوب لیث و جانشینی برادرش عمرو، امیر جدید صفاری نیز اهداف توسعه‌طلبانه برادرش را دنبال کرد. همین عامل سبب شد که عمرولیث پس از رسیدن به قدرت به خراسان وارد و به تصفیه این سرزمین از رقیبانی چون احمد خجستانی و رافع بن هرثمه بپردازد. پس از تصرف خراسان، امیر صفاری توجه خود را به ماوراءالنهر که سامانیان در آنجا امارت داشتند معطوف کرد تا خراسان بزرگ را زیر فرمان آورد. این امر سبب شد عمرولیث بعد از شکست رقیبان در خراسان، از معتضد عباسی درخواست منشور امارت ماوراء-النهر را کند (طبری، ۱۳۷۵: ۶۶۹۲/۱۵). دست‌یابی عمرولیث به این هدف با چالش‌هایی مواجه شد که حاصل وجود کنشگران سیاسی-نظامی در خراسان و ماوراءالنهر بود. این کنشگران را می‌توان به دودسته تقسیم کرد. دسته اصلی شامل اسماعیل سامانی بود که با پیش‌بینی درست از حمله عمرولیث به ماوراءالنهر به تحریک و تقویت رقبای امیر صفاری در خراسان می‌پرداخت. دسته دوم شامل رقیبان عمرولیث در خراسان (مانند رافع بن هرثمه و احمد بن سهل) بود. این دسته به دلیل اهداف منطقه‌ای، حفظ قدرت خود و پشتیبانی که اسماعیل سامانی از آن‌ها در برابر عمرولیث به عمل می‌آورد، اهداف و نیات امیر صفاری را به چالش می-کشیدند. درنهایت و در میانه این کشاکش‌های سیاسی، حکومت عمرولیث توسط رقیب اصلی‌اش (اسماعیل سامانی) ساقط شد.

پیشینه پژوهش

بیشتر تحقیقاتی صورت گرفته در ارتباط با پژوهش حاضر، به‌صورت گذار به این مسئله پرداخته‌اند. باسورث در مقاله *طاهریان و صفاریان* در جلد چهارم تاریخ کمبریج، تنها به دو مسئله خوارزم و رافع بن هرثمه در مناسبات اسماعیل سامانی و عمرولیث اشاره کرده است. زرین‌کوب نیز در کتاب *تاریخ ایران بعد از اسلام* تنها به مسئله درخواست کمک رافع بن هرثمه از اسماعیل سامانی در برابر صفاریان پرداخته است. یغمایی نیز در کتاب *تاریخ دولت صفاریان* به روابط سامانیان و صفاریان اشاره می‌نماید، اما هیچ‌کدام از مسائل مطرح‌شده در این پژوهش را مورد توجه قرار نداده است. فروزانی در مقاله *رویارویی صفاریان و سامانیان، با خدعه سامانیان* و طالبی نیز در مقاله *روابط سامانیان با صفاریان* به مسائل اشاره شده در این مقاله با دو تفاوت پرداخته‌اند. در دو پژوهش یادشده به مسئله احمد بن سهل و نقشش در مناسبات صفاریان و سامانیان اشاره نشده است. همچنین این دو پژوهش ابوطلحه منصور بن شرکب را عاملی در جهت تشدید اختلافات اسماعیل سامانی و عمرولیث معرفی کرده‌اند، اما بر اساس یافته این پژوهش، این مسئله رد شده است.

روش پژوهش

با توجه به ماهیت موضوع، روش پژوهش در این تحقیق توصیفی – تحلیلی است. یعنی پژوهشگر می‌کوشد ابتدا موضوع مورد بحث را توصیف و تشریح و سرانجام ابعاد و زوایای مناسبات عمرولیث و امیر اسماعیل سامانی و عوامل سیاسی – نظامی مؤثر در این رابطه را تحلیل و تبیین کند. بدیهی است روش گردآوری اطلاعات در این پژوهش کتابخانه‌ای است.

همسایگی صفاریان و سامانیان در دوره عمرولیث

در سال ۲۵۹ق یعقوب لیث صفاری در ادامه توسعه‌طلبی ارضی خود موفق به گشودن نیشابور پایتخت طاهریان شد و به‌این‌ترتیب توانست بر سراسر خراسان تسلط یابد و به حکومت طاهریان پایان دهد. به نظر می‌رسید امیر صفاری پس از به دست آوردن خراسان، به ماوراءالنهر که بخشی از خراسان محسوب می‌شد و فرمانروای آن از سوی طاهریان منصوب می‌شد حمله کند. اما چرا یعقوب دست به این اقدام نزد؟ در پاسخ به این سؤال دلایلی اقامه می‌شود: نخست، مهم‌تر بودن سرکوب حسن بن زید علوی (فرمانروای طبرستان) که مخالفان او را پناه داده بود و نیز در اندیشه تصرف خراسان بود. دوم به دلیل مخالفت المعتمد علی‌الله (۲۷۹-۲۵۶ق) خلیفه عباسی با برانداختن طاهریان (طبری، ۱۳۷۵: ۶۴۳۹/۱۵). ازآنجاکه او به تحریک دشمنان یعقوب لیث می‌پرداخت؛ بردن سپاه صفاری به سرزمینی با واحه‌های پراکنده و نبرد با مردمی که از فرمانروای خود، امیر نصر سامانی (۲۷۹-۲۵۰ق)، به جان فرمان می‌بردند، توسط امیر صفاری هیچ توجیه عقلی نداشت (فروزانی، ۱۳۹۴: ۱۱۳). با توجه به مسائل یادشده و همچنین استحکام حکومت امیر نصر سامانی در ماوراءالنهر، یعقوب از حمله به این سرزمین

چشم‌پوشی و آن را به‌وقت مناسبی موکول کرد. در چنین وضعی، معتمد خلیفه عباسی با شنیدن خبر تصرف خراسان توسط یعقوب لیث، بهتر دید برای مهار قدرت‌یابی بیش از حد وی، به تقویت نصر سامانی پردازد. به این منظور، بعد از تصرف خراسان و برانداختن طاهریان توسط یعقوب در سال ۲۵۹ق، عباسیان‌که یعقوب را بدون رقیب یافتند منشور امارت ماوراءالنهر را برای نصر بن احمد سامانی فرستادند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۴۹) تا امیر سامانی از دست‌اندازی یعقوب به آن دیار جلوگیری کند.

یعقوب لیث پس از تصرف خراسان، در سال ۲۶۰ق با حمله به طبرستان به تعقیب حسن به زید پرداخت. پس از آن در تعقیب عبدالله سگزی (از مخالفان فراری یعقوب) به ری لشکر کشید. صلابی حاکم ری با تحویل عبدالله سگزی به یعقوب لیث مانع از تعرض او به ری شد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۴۶). امیر صفاری پس از بازگشت از ری، با تدارک مقدمات لازم، فارس و سپس خوزستان را تصرف کرد. وی در سال ۲۶۲ق در نبرد سرنوشت‌ساز دیرالعاقول با سپاهیان معتمد عباسی روبرو شد. حاصل این نبرد شکست امیر صفاری و عقب‌نشینی او به جندی‌شاپور بود. مرگ یعقوب لیث در جندی‌شاپور و در سال ۲۶۵ق اتفاق افتاد (مسعودی، ۱۳۷۴: ۶۰۱/۲). بعد از او برادرش عمرولیث به امارت صفاریان رسید. عمرو برخلاف یعقوب، رویه مماشات را با خلافت عباسی را در پیش گرفت. عباسیان نیز منشور امارت فارس، سیستان، خراسان، سند، اصفهان و کرمان را برای وی ارسال کردند.

خراسان پس از مرگ یعقوب صفاری اوضاع آشفته‌ای داشت و در نقاط مختلف آن امرای مختلفی حکومت می‌کردند: «اما وضع خراسان، اوضاع آن پریشان شد و امرای مختلف در شهرهای آن حکومت می‌کردند» (اصفهانی، ۱۳۶۷: ۲۰۹). یکی از این امرا احمد بن عبدالله خجستانی بود. خجستانی در سال ۲۶۱ق و با رفتن یعقوب از خراسان به سیستان مأموریت یافت تا امور خراسان را به همراه علی بن لیث (برادر یعقوب لیث) سر و سامان دهد. خجستانی پس از رفتن یعقوب از خراسان علیه وی دست به اقدام زد. او ابتدا نمایندگان امیر صفاری را از نیشابور، بسطام و قومس بیرون کرد و سپس در سال ۲۶۲ق در نیشابور مردم را به بیعت طاهریان فراخواند. احمد بن عبدالله با کمک سالوکانش، با استفاده از درگیری‌های یعقوب و خلیفه در خطه خراسان فتنه‌های بسیاری برپا کرد (گردیزی، ۱۳۶۳، ۳۱۲).

بعد از به قدرت رسیدن عمرولیث نیز خجستانی به مخالفت خود با صفاریان ادامه داد. وی در نبردی، با استفاده از خیانت علی بن لیث (برادر عمرولیث) توانست عمرولیث را شکست داده و بر اعتبار خود در خراسان بیفزاید. مرگ خجستانی در سال ۲۶۸ توسط غلامانش، عمرولیث را از شر یکی از رقبایش در خراسان رهاند. طرفداران خجستانی بعد از مرگ وی رافع بن هرثمه را به جانشینی امیر خود انتخاب نمودند (طبری، ۱۳۷۵: ۶۵۷۰/۱۵). از آن پس نوبت به رافع رسید تا در خراسان به جمع مخالفان صفاریان بپیوندد. سرانجام نبردهای عمرولیث و رافع، کشته شدن رافع بود. بعد از این اتفاق «خراسان یکسره تحت امارت عمرو بن لیث درآمد تا کنار رود جیحون» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۹۴/۱۸). تصرف خراسان توسط عمرولیث، سبب همسایه شدن صفاریان با سامانیان‌که در ماوراءالنهر حکومت داشتند، شد. همسایگی این دو قدرت، به سبب مسائلی که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود سرانجام به نبرد انجامید. هرچند منابع با جانبداری از سامانیان عمرولیث را آغازکننده درگیری جلوه می‌دهند اما با دقت در مسائل می‌توان فهمید، امیر اسماعیل سامانی به سبب ترس از حضور صفاریان در خراسان، در ایجاد مشکل برای آن‌ها پیش‌قدم بود.

زمینه‌های رویارویی عمرولیث و اسماعیل سامانی

بعد از شکست رافع بن هرثمه توسط عمرولیث، جیحون مرز قلمرو صفاریان با سامانیان شد. همسایگی این دو قدرت که رقیب یکدیگر نیز بودند، درگیری میان آن‌ها را اجتناب‌ناپذیر کرد. اولین و درواقع مهم‌ترین عامل در مناسبات خصمانه طرفین نیات عمرولیث بود. نیت و هدف اصلی امیر صفاری، تصرف خراسان و ماوراءالنهر و درواقع خراسان بزرگ بود. عمرولیث پس از ورود به خراسان، برای تسلط بر این سرزمین مهم و سوق‌الجیشی به مبارزه با رقیبانی مانند خجستانی و رافع بن هرثمه پرداخت. وی پس از آن‌که توانست رافع بن هرثمه، آخرین رقیب عمرولیث در خراسان که موردحمایت سامانیان و طاهریان بود را شکست دهد و خراسان را تصرف کند، از خلافت عباسی درخواست امارت

ماوراءالنهر را کرد (طبری، ۱۳۷۵، ۱۵/۶۶۹۲) و نیت اصلی خود را آشکار کرد. دست‌یابی عمرولیث به این هدف مهم با چالش‌هایی روبرو گردید که در پی خواهد آمد.

نقش ابوطلحه منصور بن مسلم شرکب در مناسبات عمرولیث و سامانیان

بنی شرکب یعنی پسران مسلم شرکب سه برادر بودند: ابراهیم و ابوحفص یعمر و ابوطلحه منصور. بزرگ‌ترین آن‌ها ابراهیم بود. ابراهیم که شرکب کبیر نیز نامیده می‌شد از سالوکان خراسان بود که به همراه تعدادی از یارانش، پس از تصرف نیشابور در ۲۵۹ق به دست یعقوب لیث، به مشورت نشستند. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که چون یعقوب مردی قدرتمند است که کمتر کسی توان رویارویی با وی را دارد بهتر است به او ملحق شوند تا از دولت او بهره‌مند شوند. یعقوب آن‌ها را با آغوش باز پذیرفت و بعد از اعطای خلعت، آنان را همراه خود به سیستان برد و در لشکرش به کار گرفت (ناشناس، ۱۳٦٦: ۲۲۵). ابراهیم به سبب شجاعت‌هایی که در نبرد یعقوب لیث با حسن بن زید در ۲٦۰ق در گرگان نشان داده بود در نیشابور مورد توجه و نوازش یعقوب قرار گرفت. وی سرانجام با دسیسه‌های احمد خجستانی، به‌فرمان یعقوب کشته شد (ابن‌خلدون، ۱۳٦۳: ۲/۴۸۸). توجه یعقوب به ابراهیم و مقدم داشتن وی بر دیگران، سبب حسادت خجستانی شده بود و در موضع‌گیری‌های وی ضد یعقوب و عمرو و همکاری‌اش با دشمنان آن‌ها نقش داشت. ابوحفص یعمر بن شرکب نیز قربانی جاه‌طلبی‌های خجستانی شد و سرانجام در سال ۲٦۲ق با توطئه خجستانی و توسط یکی از نزدیکان وی به نام عبدالله بن بلال در نیشابور کشته شد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۸/ ۱۴۹).

سومین و آخرین برادر ابوطلحه منصور بن مسلم شرکب بود. او موفق شد با کشتن قاتل برادرش، راه نیشابور را پیش گیرد. در نیشابور به خدمت حسین بن طاهر، برادر محمد بن طاهر (آخرین امیر طاهری) درآمد و در آن شهر به نام طاهریان خطبه خواند (ابن‌خلدون، ۱۳٦۳: ۲/ ۴۸۸). به این صورت ابوطلحه با پیوستن به طاهریان سبب پیچیده‌تر شدن مناسبات قدرت در خراسان شد. با ورود عمرولیث به خراسان در سال ۲٦۵، وی در اولین اقدام خود نامه‌ای به ابن‌شرکب نوشت و از او خواست تا به سپاه صفاریان بپیوندد. ابوطلحه با پذیرفتن این پیشنهاد به‌عنوان عامل عمرولیث در خراسان تعیین شد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۸/ ۱۵۲). به نظر می‌رسد دلیل این اقدام عمرولیث، دشمنی ابوطلحه منصور با خجستانی بود که باعث می‌شد ابن‌شرکب راحت‌تر دعوت امیر صفاری را بپذیرد. خجستانی و سالوکانش در خراسان مشکلات زیادی برای عمرولیث به وجود آوردند. وی توانست در نبردی در سال ۲٦۷ق امیر صفاری را شکست داده و به‌قصد تصرف سیستان راهی آن دیار شود اما موفق به انجام این کار نشد (گردیزی، ۱۳٦۳: ۳۱۲). خجستانی که به مشکل اساسی برای عمرولیث بدل گشته بود و او را از پرداختن به مسائل خراسان و اهدافش بازمی‌داشت در سال ۲٦۷ در خراسان به نام خود سکه ضرب کرد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵/٦۵۴٦). منصور بن شرکب برای سرکوب خجستانی دست به حیله‌ای زد و به نیشابور که خانواده خجستانی در آنجا ساکن بودند حمله کرد. وی توانست مادر و دیگر اعضای خانواده خجستانی را اسیر کند. سپس با تحریک غلامان خجستانی، توانست وی را بکشد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۸/۱۵۲). بدین ترتیب ابوطلحه توانست، خجستانی را از صحنه سیاست خراسان خارج و خدمت بزرگی به عمرولیث کند تا وی به راحت‌تر بتواند به مسئله سامانیان بپردازد.

آنچه منابع از آن به‌عنوان نقش تنش‌زای ابن‌شرکب در مناسبات عمرولیث و اسماعیل سامانی یاد می‌کنند مربوط به سال ۲۷۱ق است. گفته می‌شود در آن سال، ابن‌شرکب به سبب اختلافی که با عمرولیث پیدا کرد، در برابر وی از اسماعیل سامانی کمک خواست. بنا بر روایت منابع و بر اساس آن‌ها تحقیقات، امیر سامانی نیز به این درخواست پاسخ مثبت داد و به ابن‌شرکب کمک نمود. از این اقدام به‌عنوان اولین جبهه‌گیری سامانیان علیه صفاریان یاد می‌شود. به دلیل پاره‌ای تناقضات در این روایت می‌توان آن را رد کرد. ابن اثیر و ابن‌خلدون که از او نقل می‌کند باکمی اختلاف در شیوه بیان، می‌آورند: وقتی ابوطلحه به مرو رفت «عمرو بن لیث او را قصد و جنگ کرد. ابوطلحه منهزم شد. عمرو هم مرو را به محمد بن سهل بن هاشم واگذار نمود. شرکب سوی بیکند رفت از اسماعیل بن احمد سامانی یاری خواست او هم لشکری به مدد ابوطلحه فرستاد. ابن‌شرکب به مرو برگشت و محمد بن سهل را از شهر اخراج و شهر را غارت کرد

و به نام عمرو بن لیث خطبه خواند و آن در ماه شعبان سنه دویست و هفتاد و یک بود» (همان: ۲۱۱/۱۸؛ ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۲/ ۵۱۳).

تناقض این گفته آنجاست که گفته می‌شود ابوطلحه از عمرولیث شکست خورد، برای درخواست کمک از اسماعیل سامانی به بیکند رفت و با لشکر کمکی امیر سامانی، محمد بن سهل، عامل امیر صفاری را از مرو بیرون کرد ولی به اسم عمرولیث خطبه خواند. به نظر می‌رسد اگر ابن‌شرکب تصمیم داشت خطبه به نام عمرو بخواند، ضروری نبود با کمک گرفتن از رقیب وی به نبرد با گماشته‌اش بپردازد و بعد از شکست گماشته عمرولیث، خطبه به نام او بخواند؛ چون می توانست این کار را بدون نبرد و با پیوستن به امیر صفاری نیز انجام دهد. در این راستا گفته مؤلف تاریخ سیستان، آنجا که می‌آورد بعد از رفتن عمرو به مرو برای نبرد با ابوطلحه بن شرکب «بوطلحه با سپاهی بسیار بیرون آمد و حربی صعب کردند و هزیمت بر بوطلحه افتاد، پس از آن‌که مقدار هفت هزار مرد از آن او کشته شد، بوطلحه بر باقی سپاه خویش به راه بیابان برفت، عمرو پاره بشد و بسیار اسیر گرفت، شب اندر آمد و بازگشت» (ناشناس، ۱۳۶۶: ۲۴۲). در ادامه می آورد که ابوطلحه هنگام نبرد عمرولیث با احمد بن عبدالعزیز دلفی، از عمرو امان خواست و به او پیوست؛ امیر صفاری نیز او را به امارت خراسان گماشت (همان: ۲۴۳) درست‌تر به نظر می‌رسد. بر این اساس، کمک خواستن ابوطلحه از سامانیان رد و اولین دخالت سامانیان در امور داخلی دولت صفاری به زمان دیگری مربوط می‌شود که به آن اشاره خواهد شد. بر اساس آنچه از منابع می‌توان دریافت، ابوطلحه منصور بن مسلم شرکب نمی‌تواند از عوامل ایجاد تنش در مناسبات عمرولیث و امیر اسماعیل سامانی باشد. وی نه‌تنها در این راستا گام برنداشت بلکه در مواقع مختلف و با کمک‌هایش به امیر صفاری توانست وی را در رسیدن به اهدافش که ازجمله آن‌ها شکست رقبایی مانند خجستانی و رافع بن هرثمه بود، یاری کند.

رافع بن هرثمه و نقش او در مناقشات عمرولیث و امیر اسماعیل سامانی

رافع بن هرثمه ازجمله سردارانی بود که با تصرف نیشابور و برکناری طاهریان از قدرت توسط یعقوب بن لیث، به امیر نامدار صفاری پیوست. یعقوب لیث وقتی از خراسان به سیستان بازگشت رافع را همراه خود به آنجا برد. ازآنجاکه رافع صورت زشت و ریش‌درازی داشت چندان موردعلاقه یعقوب لیث نبود. به همین علت، «روزی بیان داشت من این مرد را دوست ندارم هر جا که می‌خواهد برود آزاد است» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۱۰/۱۸). با شنیدن این جمله، رافع از امیر صفاری جدا و به محل زندگی خود در بادغیس[1] رفت. وی در آنجا زندگی می‌کرد تا این‌که خجستانی او را به همکاری فراخواند. رافع در خدمت خجستانی به سرداری سپاه وی در هرات رسید. اتباع خجستانی هم پس از قتل او و در سال ۲۶۸ق رافع را امیر خود نمودند (طبری، ۱۳۷۵: ۶۵۷۰/۱۵). اقدام خجستانی در فراخواندن رافع، به چند دلیل اقدامی هوشمندانه و از روی تدبیر بود. نخست آن‌که به سبب آشنایی رافع با صفاریان، به‌خوبی می‌توانست خجستانی را در مبارزه با عمرولیث یاری کند و راهنمایی‌های لازم را در اختیار او بگذارد. دوم کینه‌ای بود که رافع از صفاریان به سبب راندن وی توسط یعقوب از آن‌ها داشت و همین امر سبب شد که رافع تا آخرین لحظه عمر مقابل عمرولیث و درواقع صفاریان بایستد.

رافع برای مقابله با عمرولیث کوشش‌های فراوانی کرد. در سال ۲۶۹ که عمرولیث برای سرکوب محمد بن لیث، عامل خود در فارس، از خراسان به آن سرزمین رفته بود، رافع بن هرثمه از این فرصت استفاده کرده و با سپاهی از هرات به نیشابور تاخت و با ابوطلحه بن شرکب، سپهسالار خراسان از جانب صفاریان، به نبرد پرداخت. وی پس از مغلوب ساختن ابوطلحه و تصرف نیشابور، به سیستان حمله برد اما با دریافت این نکته که از عهده تسخیر آنجا برنمی‌آید به هرات بازگشت. با بازگشت امیر صفاری از فارس به سیستان و حمله او به هرات در ۲۷۰ق و محاصره آنجا، رافع به مرو

۱. منطقه‌ای کوهستانی از توابع هرات در خراسان بزرگ که در شمال غربی افغانستان امروزی قرار دارد (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۱۲).

گریخت و از عمرو تقاضای عفو نمود. بدین گونه اولین فعالیت رافع علیه عمرولیث با ناکامی همراه بود (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱/ ۳۸۳). رافع که عزم جزمی برای مقابله با صفاریان داشت، در سال ۲۷۰ق که می‌خواست از مرو به لشکر عمرولیث در نیشابور حمله کند، در طخارستان با ابوطلحه بن شرکب متحد شد. نقشه او در این راه، با اقدام ابن‌شرکب در حمله به سپاهیان رافع و قتل‌عام آن‌ها بی‌نتیجه ماند (ناشناس، ۱۳٦٦، ۲۴۱). این اقدام ابوطلحه، عمرولیث را از مشکل بزرگی رهانید و برای رافع این پیام را داشت که برای مبارزه با امیر صفاری ابتدا باید تدبیری برای حل مشکل ابن-شرکب، متحد قدرتمند عمرولیث، بیندیشد.

ابن‌هرثمه ازآنجاکه از پشتیبانی سامانیان از خود اطمینان داشت برای مقابله با ابوطلحه منصور دست به دامان اسماعیل سامانی شد. در این راستا، رافع در سال ۲۷۲ق که قصد داشت با ابوطلحه ابن شرکب به نبرد پردازد، نزد سامانیان رفت و از آن‌ها مدد خواست. اسماعیل سامانی ضمن قبول درخواست رافع، همراه علی بن حسین مرورودی و سپاهیان خود به رافع پیوستند. آن‌ها متفقاً به ابن‌شرکب، گماشته عمرولیث بر خراسان، حمله بردند و او را شکست دادند. بعد از این نبرد، ابن‌شرکب به عمرولیث پناه برد (نرشخی، ۱۳٦۳: ۲۹۸). ابوطلحه با اقدامات خود، مانع از آرامش خاطر رافع برای تمرکزش در رویارویی با عمرولیث می-شد. این اقدامات سرانجام ابن‌هرثمه را به درخواست کمک از سامانیان کشاند تا بتواند برای مشکل ابن‌شرکب راه‌حلی پیدا کند. کمک سامانیان به رافع، اولین جبهه‌گیری این دولت علیه دولت صفاری بود. جبهه‌گیری که به قدرت یافتن هر چه بیشتر رافع بن هرثمه در برابر عمرولیث انجامید. به‌این‌ترتیب، سامانیان برای تضعیف موقعیت عمرولیث در خراسان و سیستان، اقدام علیه وی را آغاز کردند.

نبرد نهایی میان عمرولیث و رافع بن هرثمه با حمله ابن‌هرثمه در ربیع‌الآخر ۲۸۳ق به نیشابور آغاز شد. جنگ میان او و عمرولیث به شکست و فرار رافع به «ابیورد» منجر شد. رافع بعد از ورود به ابیورد تصمیم گرفت از آنجا به هرات یا مرو برود. عمرو به‌محض اطلاع، در سرخس اردو زد و منتظر لشکر رافع ماند. ابن‌هرثمه با پی بردن به این موضوع که امیر صفاری از نیشابور خارج‌شده، از طریق کوهستان خود را به نیشابور رساند و آنجا را محاصره نمود. عمرو نیز با دریافت این خبر، از سرخس بازگشت و رافع را در نیشابور محاصره کرد. چون حلقه محاصره تنگ شد بعضی از سرداران رافع از عمرو امان خواستند و تسلیم شدند. باقی‌مانده لشکریان رافع نیز او را تنها گذاشتند و پراکنده شدند (ناشناس، ۱۳٦٦: ۲۵۱). با این پیشامد، رافع هم با عده کمی از یاران و اموالی که همراه داشت در رمضان ۲۸۳ق به خوارزم گریخت. چون به محل «رباط خیوه» رسید خوارزمشاه، ابوسعید درغانی را برای استقبال از او فرستاد. ابوسعید با دیدن یاران اندک رافع، طمع به مال او کرد و او را کشت[۱]. سر رافع پس از جدا شدن نزد عمرو بن لیث فرستاده شد. عمرو هم سر او را برای معتضد عباسی فرستاد که در سال ۲۸۴ق به بغداد رسید و در آن شهر نصب شد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵/ ٦٦۷۱). رافع بن هرثمه که از مدعیان قدرت در خراسان بود، از سوی طاهریان و سامانیان علیه صفاریان تحریک می‌شد. او که به‌خوبی از مناقشات قدرت در خراسان آگاه بود از این فرصت نهایت استفاده را برد و بر قدرت خود افزود. رافع، سرانجام خود نیز قربانی این مناقشات شد و با دسیسه عمرولیث کشته شد. امیر صفاری، با این اقدام توانست یکی از رقبایش سرسختش را از میان بردارد و به آرامش نسبی در خراسان دست یابد. آرامشی که حاصل سرکوب آخرین هوادار طاهریان در خراسان بود.

احمد بن سهل و افزایش تنش میان صفاریان و سامانیان

احمد بن سهل نبیره یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی و از دهقانان بزرگ گیرنگ از توابع مرو بود. وی جد کامگاریانی بود که به طاهریان خدمت می‌کردند. پدر او، سهل، نیز از منجمان بزرگ زمانه خود بود. نسبت او در منابع به این شرح است: احمد بن سهل بن هاشم بن ولید بن جبله بن کامکار بن یزدگرد بن شهریار. احمد بن سهل که برادرانش (فضل و حسین و محمد) در نبردهای قدرت در خراسان کشته

۱. در تاریخ سیستان، محمد بن عمرو خوارزمی به عنوان قاتل رافع معرفی شده است (ناشناس، ۱۳٦٦: ۲۵۳).

شدند، راه سرکشی در بلاد خراسان پیش گرفت. او در مدت کوتاهی توانست افراد زیادی را گرد خود جمع آورد. وقتی آوازه احمد بن سهل به گوش عمرولیث رسید، امیر صفاری که تلاش می‌کرد در خراسان بی‌رقیب باشد از احمد دعوت کرد تا به او بپیوندد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۳۳-۳۳۲). هدف عمرو از این اقدام، زیر نظر گرفتن احمد بود. ابن سهل نیز که به دنبال کسب قدرت بود، دعوت امیر صفاری را پذیرفت و به او پیوست. عمرولیث خواهر خود، حفصه را مأمور مراقبت از احمد بن سهل کرد. احمد که از نیت امیر صفاری آگاه شد، بعد از مدتی با حربه‌ای از اردوگاه صفاریان فرار کرد و به مرو رفت. در مرو، موفق به شکست ابوجعفر غوری نایب عمرولیث در آن ناحیه و تصرف شهر گردید (همان: ۳۳۴). بعد از این واقعه، احمد نیز مانند دیگر مخالفان عمرولیث از اسماعیل سامانی کمک خواست. امیر اسماعیل نیز که همیشه سعی در تضعیف موقعیت صفاریان در خراسان داشت؛ به احمد بن سهل پناه داد و در تکریم وی کوشید (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹/ ۱۶۲). احمد بن سهل، بعدها به یکی از بزرگ‌ترین سرداران دولت سامانی بدل شد و خدمات فراوانی به آن‌ها کرد. امیر اسماعیل سامانی که سعی داشت از قدرت‌یابی بیش از حد عمرولیث جلوگیری کند، این بار نیز با پناه دادن به یکی از مخالفان عمرولیث در این راه گام برداشت. احتمالاً امیر سامانی با این اقدام دو هدف را دنبال می‌کرد. اول این‌که می‌توانست با پناه دادن به سرداران قابلی مانند احمد بن سهل، لشکر صفاری را تضعیف کند و کارآمدی لشکریان خود را افزایش دهد. در مرحله بعد، وی می‌توانست از این سرداران در مواقع مقتضی علیه صفاریان استفاده کند و بر مشکلات دولت صفاری بیفزاید.

علی بن حسین مرورودی و نقش او در مناسبات عمرولیث و اسماعیل سامانی

دخالت‌های سامانیان در خراسان به‌منظور تضعیف عمرولیث تنها به ماجرای رافع ختم نشد. آن‌ها که همیشه دنبال بهانه‌ای برای دخالت در خراسان تحت امر صفاریان بودند؛ این بار و در سال ۲۸۰ق حمایت از علی بن حسین مروردی را به این منظور مناسب یافتند. با تصرف نیشابور در سال ۲۸۰ق توسط عمرولیث، وی یکی از سرداران خود به نام منصور بن محمد بن نصر طبری را به مرو فرستاد تا علی بن حسین مرورودی را دستگیر و نزد او آورد (ناشناس، ۱۳۶۶: ۲۵۰). در منابع از علت صدور فرمان امیر صفاری در دستگیری مرورودی که از بزرگان مرو بود سخنی به میان نیامده است. احتمالاً حمایت علی بن حسین از رافع در برابر ابوطلحه بن شرکب سبب کدورت عمرولیث از وی شده بود. امارت مرورودی در مرو که از موقعیت مهمی در خراسان آن روز برخوردار بود و قصد امیر صفاری برای تسلط بر این ناحیه نیز ممکن است علت فرمان عمرولیث باشد. درهرصورت، مرورودی که توان لازم را برای مقاومت در برابر سپاهیان صفاری در خود نمی‌دید با شنیدن این سخن به امیر اسماعیل سامانی پناه برد. امیر سامانی ضمن استقبال از وی، کمک فراوانی نیز به او کرد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۱۹). با این اقدام، سامانیان بار دیگر مخالفت خود را با صفاریان به اثبات رساندند و با حمایت از یکی دیگر از مخالفان عمرولیث، قصد استفاده از او در صورت نیاز علیه صفاریان داشتند.

تصرف خوارزم و نبرد نهایی عمرولیث صفاری و اسماعیل سامانی

سرزمین خوارزم در غرب ماوراءالنهر را بعضی از جغرافیدانان قدیم جز اقلیم خراسان دانستند. که صحرای بزرگی آن را احاطه کرده است. و به مرکزش گرگانج شناخته می‌شود (ناشناس، ۱۳۶۲: ۱۳۷؛ منجم، ۱۴۰۸: ۷۹؛ بکری، ۱۹۹۲: ۱/ ۴۴۲). کاتب بغدادی نیز هنگام حساب خراج خراسان، خراج خوارزم را جز آن محسوب می‌کند (کاتب بغدادی، ۱۳۷۰: ۱۴۱). برخی نیز آن را به دلیل نزدیکی به شهرهایی نظیر بخارا جزء ماوراءالنهر دانستند (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۸۷). جغرافیدانان دیگری نیز آن را به دلیل جدا بودن از خراسان و فاصله‌اش با ماوراءالنهر، اقلیمی جداگانه محسوب کردند که دارای وسعت زیاد و شهرهای بسیاری بود (ادریسی، ۱۴۰۹: ۲/ ٦٩٧، ابن فضل‌الله، ۱۴۲۳: ۳/ ۱۹۴؛ ابن حوقل، ۱۳٦٦: ۲/ ۴۷۷). تصاحب حکومت خوارزم از ابوسعید درغانی که به‌واسطه قتل رافع بن هرثمه توسط عمرولیث در حکومت آنجا ابقا شده بود، توسط عراق بن منصور فرستاده امیر اسماعیل سامانی به درگیری نهایی عمرولیث و اسماعیل سامانی انجامید (فروزانی، ۱۳۹۴: ۱۱۷). هرچند با کشته شدن رافع و همسایه شدن عمرولیث

با سامانیان خودبه‌خود این دو رقیب سرانجامی بهتر از این نمی‌یافتند. به‌خصوص که دسیسه‌های خلافت عباسی برای جلوگیری از عدم اتحاد این دو قدرت نیز اوضاع را بحرانی‌تر می‌کرد.

منابع در مورد این مسئله که آغاز کننده جنگ صفاریان بودند یا سامانیان با یکدیگر تضاد دارند (تاریخ سیستان اسماعیل سامانی را آغاز کننده نبرد می‌داند اما طبری عمرولیث را عامل شروع نبرد معرفی می‌کند). در تاریخ سیستان آمده که با رانده شدن محمد بن عمرو خوارزمی توسط عراق بن منصور فرستاده امیر اسماعیل سامانی از خوارزم، عمرو در سال ۲۸۵ق محمد خوارزمی را همراه علی بن شروین به خوارزم فرستاد تا این ناحیه را از پسر منصور باز پس گیرند. اما با آمدن لشکر سامانیان بدون نتیجه بازگشتند. بار دیگر عمرو، محمد بن بشر را با سپاه قبلی همراه و آن‌ها را اواخر شوال ۲۸۵ق به نبرد با سامانیان روانه کرد. اما در بحبوحه نبرد محمد بن بشر کشته شد و علی بن شروین و شمار زیادی از سپاهیان صفاری به اسارت سامانیان درآمدند. عمرو با مطلع شدن از این پیشامد، بسیار ناراحت شد و نامه‌ای توسط عبیدالله بن سلیمان، از نزدیکان معتضد که از دوستان عمرو نیز بود، به خلیفه عباسی نوشت. عمرو در آن نامه: «ولایت ماوراءالنهر بخواست و گفت اگر این شغل مرا دهد و بدین رضا دارد، من علوی را از طبرستان برکنم و اگر ندهد ناچار من اسماعیل احمد را برکنم» (ناشناس، ۱۳۶۶: ۲۵۴). اهمیت موضوع سلطه بر ماوراءالنهر برای امیر صفاری ارزش بسیار بالایی داشت به‌طوری‌که برای ترغیب خلیفه به برکناری امیر سامانی، وعده داد که در ازای موافقت عباسیان با این تقاضا، وی نیز بزرگ‌ترین دشمن دستگاه خلافت عباسی در شرق یعنی علویان طبرستان را از میان بردارد (فروزانی، ۱۳۷۸: ٦٦). باوجود آنکه عبیدالله می‌دانست معتضد از محتوای نامه خشنود نخواهد شد اما به‌ناچار آن را به خلیفه رساند. خلیفه معتضد بعد از مدتی تفکر از عبیدالله خواست تا جواب نامه را به گونه دلخواه عمرو دهد و بیان نمود: «چنین دانم که هلاک او در این است و نزدیک اسماعیل بن احمد بنویس که ما دست تو کوتاه نکردیم ز آن عمل که کرده بودیم» (ناشناس، ۱۳۶۶: ۲۵۵). معتضد، توسط جعفر بن بغلاغز حاجب، منشور حکومت ماوراءالنهر را برای امیر صفاری فرستاد (گردیزی، ۱۳٦۳: ۳۱٦).

بی‌شک معتضد برای جلوگیری از قدرت بیش از حد عمرولیث حاضر نبود امارت ماوراءالنهر را نیز به او بدهد. وقتی نیز این کار را به خواست یا بهتر است بگوییم به‌اجبار عمرولیث انجام داد، با فرستادن سفیری نزد سامانیان به اسماعیل سامانی یادآوری می‌کند که امارت ماوراءالنهر متعلق به او است و به‌اجبار امارت آنجا را به عمرولیث داد. هدف وی از این کار، ایجاد تفرقه میان بزرگان نظامی و سیاسی ایران بود تا از این راه به حفظ وحدت ظاهری قلمرو خلافت بپردازد (فروزانی، ۱۳۹۴، ۱۱۸). ازجمله «هلاک او در این است» نیز می‌توان فهمید که خلافت عباسی نقشه‌ای برای پایان دادن به اقتدار عمرولیث داشت و بی‌شک در این راه به تقویت سامانیان پرداخت تا به دست آن‌ها این کار صورت پذیرد. عمرو پس از پوشیدن خلعت‌ها و به‌جای آوردن شکر آن‌ها، وقتی با منشور ماوراءالنهر روبرو شد گفت: «این را چه خواهم کرد؟ که این ولایت از دست اسماعیل بیرون نتوان کرد مگر به صد هزار شمشیر کشیده». جعفر فرستاده خلیفه جواب داد: «این تو خواستی، اکنون تو بهتر دانی!» (گردیزی، ۱۳٦۳: ۳۱۷). دستگاه خلافت که در پی رها شدن از سایه شوم عمرو بود با آگاهی از توانایی اسماعیل سامانی که به‌خوبی از حرف عمرو نیز معلوم است و با حمایت از وی به درخواست عمرو جواب مثبت داد. جوابی که می‌دانست فنا و نیستی عمرولیث در آن خواهد بود.

عمرولیث با دریافت رسمی منشور ماوراءالنهر در نامه‌هایی به ابوداود امیر بلخ، احمد بن فریغون امیر گوزگانان و اسماعیل سامانی، خواستار اطاعت آن‌ها شد. باید دانست هرچند عمرو در نامه به خلیفه لحن تند و عتاب‌آمیزی داشت، اما با آگاهی از قدرت اسماعیل سامانی، درخواست خود از او را با لحنی مؤدبانه بیان نمود. امیر بلخ و گوزگانیان از فرمان عمرو اطاعت کردند. اما وقتی فرستاده وی نزد اسماعیل سامانی رفت و اطاعت امیر بلخ و گوزگانان را به اطلاع او رساند و خواستار اطاعت امیر سامانی نیز شد و او را به سبب بزرگی سزاوارتر از آن دو در پذیرفتن اطاعت از عمرولیث دانست، پاسخی شدیداللحنی از اسماعیل دریافت نمود که: «خداوند تو بدین نادانی است که مرا با

ایشان یکی می‌کند. و ایشان مرا بنده‌اند، جواب من به شمشیر تراست و میان من و او جز حرب نیست، بازگرد و او را خبر ده تا اسباب حرب ساز کند.»(نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۱۹). جواب امیر سامانی مشخص می‌کند که او از نامه عمرولیث این‌گونه برداشت کرد که امیر صفاری قصد تحقیر او را دارد؛ زیرا مقام امیر اسماعیل را با مقام امیر بلخ و گوزگانان یکی می‌دانست. این امر بر سماجت اسماعیل سامانی برای جنگ با عمرولیث افزود.

پاسخ امیر اسماعیل سامانی حاکی از اطمینان از قدرت خود و سراسر خشم و آمادگی وی برای هرگونه رویارویی با امیر صفاری است. به نظر می‌رسد این اعتمادبه‌نفس امیر سامانی ناشی از آگاهی وی از پشتیبانی خلافت عباسی از خودش و دشمنی آن‌ها با صفاریان بود. این نکته از گفته نظام‌الملک آنجا که می‌گوید: «ولیکن خلیفه را از وی (عمرولیث) استشعاری می‌بود که نباید که او نیز بر طریقت برادر باشد و فردا روز همان پیش گیرد که برادر بر دست گرفته بود. هرچند که عمرو این اعتقاد نداشت ولیکن خلیفه از این معنی اندیشه‌مند بود و پیوسته در سرّ کس می‌فرستاد به بخارا به نزدیک اسماعیل بن احمد که «خروج کن و بر عمرولیث لشکر کش و ملک از دست او بیرون کن که تو بر حق‌تری امارت خراسان و عراق را که این ملک سال‌های بسیار پدران ترا بوده است و ایشان به تغلّب دارند. یکی آن‌که خداوند حق تویی و دیگر آن‌که سیرت‌های تو پسندیده است و سه دیگر آن‌که دعای من در قفای تست. بدین هر سه معنی شک نکنم که ایزد تعالی ترا بر او نصرت دهد» (نظام‌الملک، ۱۳۷۸: ۲۵-۲۴) به‌خوبی قابل دریافت است. این مطلب به‌خوبی از ترس خلافت عباسی از عمرولیث پرده برمی‌دارد. و نشان می‌دهد که خلیفه عباسی از همان ابتدای کارش نسبت به امیر صفاری بدگمان بود و همواره برای جلوگیری از قدرت‌یابی بیشتر او تدبیر و چاره‌اندیشی می‌کرد. دلیل این ترس نیز اقدامات یعقوب بود که باقدرت یافتن فکر اصلی خود یعنی حمله به بغداد را نیز عملی کرد. به گمان خلیفه، عمرو نیز تفکرات یعقوب را دنبال می‌کرد. و اگر ماوراءالنهر به دست او می‌افتاد قدرتمند و بدون رقیب می‌شد و در مرحله بعد فکر نابودی خلافت را در سر خواهد پروراند. همچنین از متن نامه می‌توان فهمید که خلیفه برای تشویق امیر سامانی به نبرد با عمرولیث به وی قول ضمنی هرگونه کمک را نیز می دهد.

عمرولیث با دریافت پاسخ اسماعیل سامانی، ضمن دعوت از بزرگان دولتش به چاره‌اندیشی با آن‌ها پرداخت. نتیجه این شد که چند تن از بزرگان نیشابور با نامه‌ای سراسر از وعده و وعید و با لحنی فروتنانه به دربار امیر سامانی رفته و ضمن دلجویی از وی، مجدداً درخواست عمرو را به اطلاع وی برسانند. در نامه قید شده بود که: «هرچند امیرالمؤمنین این ولایت ما را داد، ولیکن ترا با خود شریک کردم در ملک، باید که مرا یار باشی و دل با من خوش داری تا هیچ بدگوی میان ما راه نیابد و میان ما دوستی و یگانگی بود. و آنچه پیش از این گفته بودیم از راه گستاخی بود از سر آن درگذشتیم، باید که ولایت ماوراءالنهر نگاه‌داری که سر حد دشمن است. و رعیت را تیمارداری و ما آن ولایت را به تو ارزانی داشتیم و جز خشنودی و آبادانی خان و مان تو نخواهیم. و گفت ما را بر هیچ‌کس اعتماد نیست جز بر تو، باید که تو نیز بر ما اعتماد کنی و با ما عهد کنی تا میان ما دوستی استوار گردد» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۲۱). تغییر لحن عمرولیث در این نامه حکایت از آگاهی او از قدرت امیر سامانی و حمایت عباسیان از وی دارد. هرچند گفتار نویسنده خالی از غلو نیست، اما بی‌شک عمرولیث در پی یافتن راهی به‌دوراز هرگونه جنگ و خون‌ریزی برای مسئله امیر اسماعیل بود تا از این طریق بتواند رابطه خود را با خلافت عباسی نیز دوستانه نگه دارد. سرحدی بودن ماوراءالنهر و مطمئن بودن عمرولیث از دشواری نگه‌داری آن سامان از دشمنان نیز در این تغییر لحن او بی‌اثر نبود. زیرا که سامانیان با شرایط منطقه به‌خوبی آشنا بودند و درصورتی‌که ماوراءالنهر به دست صفاریان می‌افتاد مسئله دفاع از آن به دردسری بزرگ برای آن‌ها مبدل می‌گشت. به این دلیل اگر سامانیان اطاعت از صفاریان را می‌پذیرفتند بهترین گزینه برای امارت آن ناحیه به شمار می‌رفتند.

برخورد ناشایست اسماعیل سامانی با فرستادگان عمرو که به آن‌ها اجازه عبور از جیحون و ارائه نامه را نداد سبب خشم امیر صفاری شد. بدین منظور، در هجدهم شوال ۲۸۶ق لشکری به‌فرماندهی محمد بن بشر، علی بن شروین و احمد دراز روانه نبرد با امیر اسماعیل نمود. اسماعیل سامانی نیز با

تدارک سپاهی و عبور از جیحون به مقابله با لشکر صفاریان شتافت. در این نبرد سپاه صفاری منهزم و از سرداران آن، محمد بن بشر، کشته شد، احمد دراز به اسماعیل سامانی پناه برد و علی بن شروین که به اسارت سامانیان درآمده بود با وساطت احمد دراز جان سالم به در برد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۱۸). توهین به فرستادگان صفاریان و حتی پیش‌دستی در نبرد و عبور از جیحون که مرز صفاریان و سامانیان بود همه نشان از عزم راسخ اسماعیل سامانی در نبرد با عمرولیث دارد و به‌خوبی ثابت می‌کند که آغاز کننده نبرد اسماعیل سامانی بود نه امیر صفاری. با این شکست که سبب کشته شدن و اسارت سرداران نامی و بسیاری از سپاهیان صفاری شد (فقط از سپاه محمد بن بشر هفت هزار نفر کشته و اسیر گردید)، اسماعیل سامانی قوی‌تر و اقتدار امیر صفاری زیر سؤال رفت (فروزانی، ۱۳۹۴: ۱۲۰). این ضربه به‌قدری برای عمرولیث سنگین بود که به مدت یک سال در نیشابور اندوهگین به فکر جبران آن بود و می‌گفت: «من کین علی بن بشر و پسر بازخواهم» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۲۲).

عمرولیث که تمام فکرش معطوف انتقام‌جویی شده بود، برخلاف عقیده بزرگان و سردارانش که خواستار فرستادن لشکری دیگر به نبرد با اسماعیل سامانی بودند، تصمیم گرفت شخصاً به نبرد او برود. امیر صفاری که در اجرای تصمیم خود مصمم بود از نیشابور راهی بلخ شد. در میانه راه نامه اسماعیل سامانی مبنی بر این‌که عمرو قلمرو وسیعی دارد و قلمرو او منحصر به ماوراءالنهر است پس تو به سهم خود بسنده کن و به من اجازه بده تا به مرزداری و نبرد با دشمنان بپردازم به دست امیر صفاری رسید. عمرو توجهی به خواست اسماعیل نکرد و در پاسخ به این سفارش که عبور از رودخانه جیحون دشوار هست جواب داد: «اگر خواهم که با کیسه‌های مال بر آن بند زنم و عبور کنم، توانم» (طبری، ۱۳۷۵: ۶۷۰۲/۱۵). با رسیدن عمرو به بلخ، اسماعیل سامانی با عبور از جیحون به محاصره شهر پرداخت. عمرو که از تصمیم خود پشیمان گشته بود، پیشنهاد متارکه نبرد را کرد اما اسماعیل نپذیرفت. به نظر می‌رسد اغوای خلافت عباسی تأثیر خود را بر امیر سامانی گذاشته بود؛ زیرا امیر اسماعیل باوجود درخواست عمرو مبنی بر متارکه جنگ، چنین پیشنهادی را رد و فقط به نبرد فکر می‌کرد. البته باید گفت که شاید درخواست عمرو و مشاهده ضعف لشکر وی توسط امیر اسماعیل، او را در عزم خود مصمم‌تر می‌نمود. شاهد امر آن است که امیر سامانی بعد از دریافت پیام خلیفه برای نبرد با عمرولیث پیوسته به جاسوسی و خبرگیری از کار صفاریان می‌پرداخت. این نکته را می‌توان از این جمله که امیر اسماعیل پیوسته «جاسوسان فرستاد تا انفاس عمرو را می‌شمردند» (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۲/ ۲۲) دریافت.

امیر اسماعیل سردار خود علی بن احمد را به فاریاب فرستاد و دستور کشتن عاملان عمرو لیث و آوردن مال و سلاح را صادر کرد. در بسیاری دیگر از شهرهایی که زیر نظر حاکمان عمرولیث بودند این دستور توسط امیر سامانی صادر شد. بعد از رسیدن سلاح و اموال فراوان به دست اسماعیل سامانی و بعد از سه روز اقامت در علیباد بلخ، امیر سامانی با لشکر به سمت سپاه صفاری تاخت. با نزدیک شدن به محل کارزار امیر اسماعیل دستور داد «تا آب از شهر باز گرفتند و دیوار همی‌افکندند و درختان همی‌کندند و راه‌ها را پست کردند» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۲۳). با درگرفتن نبردهای متعدد، بالاخره در ربیع‌الاول ۲۸۷ق در نبرد نهایی عمرولیث به اسارت درآمد (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶: ۹/۵). این نبرد در قبة الاسلام بلخ رخ داده بود (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۱۰). بعد از دریافت خبر اسارت عمرولیث، معتضد ضمن ستایش از اسماعیل سامانی و سرزنش امیر صفاری، عبدالله بن فتح را نزد امیر اسماعیل فرستاد و امارت خراسان و هدایایی را به او تقدیم نمود. قرار شد که امیر سیستانی همراه عبدالله به بغداد فرستاد شود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۱۹). عمرو در جمادی‌الاول ۲۸۸ق همراه عبدالله بن فتح و اشناس، غلام امیر سامانی، وارد بغداد شد (بناکتی، ۱۳۴۸: ۱۸۰). هنگامی‌که معتضد با عمرولیث مواجه شد به او گفت: «الحمدالله! که شر تو کفایت شد و دل‌ها از شغل تو فارغ گشت» (گردیزی، ۱۳۶۳، ۳۱۹). مطالب یادشده گویای شادمانی معتضد از گرفتاری عمرو و به پایان رسیدن ماجرای او برای همیشه بود. معتضد هنگام برخورد با امیر صفاری پرده از اختلافات خود با وی برداشت و خدا را از بابت اسارت وی شکر گفت. اما عقده و کینه او با گفتن این جمله تسکین نیافت و به زشت‌ترین صورت که همان بر سر نهادن کلاه‌بوقی مجازات و سوار بر شتر در شهر چرخاندن بود با امیر صفاری

برخورد کرد تا به این شکل نهایت درجه حقارت و پستی را در مورد وی به‌کاربرده باشد.

رابطه عمرولیث و اسماعیل سامانی دارای فراز و نشیب‌های فراوانی بود. این رابطه از همان ابتدا بر بنایی سست و شکننده استوار بود. سامانیان که از آغاز به‌عنوان رقیبی در مقابل صفاریان در ماوراءالنهر به قدرت رسیده بودند؛ هیچ‌گاه دشمنی با سلسله رویگران که تصرف ماوراءالنهر را هم مدنظر داشتند را کنار نگذاشتند. در این رابطه، آن‌ها از تمامی ابزاری که داشتند جهت تضعیف صفاریان استفاده می‌کردند. اسماعیل سامانی، با حمایت از مخالفان عمرولیث و پناه دادن به آن‌ها بارها در امور داخلی دولت صفاری دخالت نمود. هدف او از این اقدام، تضعیف موقعیت عمرولیث در خراسان بود تا از این رهگذر بتواند خراسان را از زیر سلطه صفاریان خارج و به قلمرو خود اضافه کند. هدفی که با شکست عمرولیث، به آن جامه عمل پوشانده شد و خراسان برای همیشه از سلطه صفاریان خارج و به قلمرو سامانیان افزوده شد. بدین ترتیب، خراسان بزرگ زیر نظر سامانیان قرار گرفت.

نتیجه‌گیری

عوامل مؤثر در مناسبات عمرولیث و امیر اسماعیل سامانی را می‌توان به دودسته تقسیم کرد. دسته اول نیات توسعه‌طلبانه عمرولیث در تصرف خراسان و ماوراءالنهر است. دسته دوم کنشگران سیاسی-نظامی خراسان و ماوراءالنهر را شامل می‌شود. این کنشگران به دلیل حفظ قدرت خود در مقابل اهداف توسعه‌طلبانه عمرولیث و البته تحریکات و پشتیبانی اسماعیل سامانی از آن‌ها که ناشی از خوانش درست امیر سامانی از نیات توسعه‌طلبانه عمرولیث بود به واکنش و موضع‌گیری علیه امیر صفاری پرداختند. برآیند اتحاد این نیروهای سیاسی-نظامی در خراسان بزرگ، ضعف و زوال حکومت عمرولیث صفاری بود. تنها فاعل نظامی که در خراسان با عمرولیث خصومت زیادی نداشت ابوطلحه منصور بن مسلم شرکب محسوب می‌گردید که به دلیل قتل برادرانش توسط رقیبان، سود خود را در نزدیکی به امیر صفاری می‌دید. به همین دلیل با پیوستن به عمرولیث کمک‌های شایانی به او در راه تسلط بر خراسان کرد. درنهایت این رابطه، به زوال حکومت عمرولیث توسط اسماعیل سامانی، کنشگر اصلی در این مناسبات بود، ختم شد.

فهرست منابع

۱. ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن. (۱۳۶۶). ***تاریخ طبرستان***. تصحیح عباس اقبال. تهران: پدیده خاور.

۲. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن. (۱۳۷۱). ***تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران***. ترجمه عباس خلیلی، ابوالقاسم حالت. تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.

۳. ابن حوقل. (۱۳۶۶). ***صوره‌الارض***. ترجمه و توضیح جعفر شعار. تهران: امیرکبیر.

۴. ابن خلدون. (۱۳۶۳). ***العبر (تاریخ ابن خلدون)***. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۵. ابن خلکان، ابی العباس شمس‌الدین احمد. (۱۳۹۷ق). ***وفیات‌الاعیان***. بیروت: دار الصادر.

۶. ابن فضل‌الله. احمد بن یحیی. (۱۴۲۳ق). ***مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار***. تصحیح مصطفی مسلم. ابوظبی: المجمع الثقافی.

۷. ابن مسکویه، ابوعلی. (۱۳۷۶). ***تجارب الامم***. ترجمه ابوالقاسم امامی و علی‌نقی منزوی. تهران: توس.

۸. اسفزاری، معین‌الدین محمد. (۱۳۳۸). ***روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات***. تصحیح سید محمدکاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.

۹. اصطخری، ابراهیم بن محمد. (۱۳۴۰). ***مسالک الممالک***. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۰. اصفهانی، حمزه. (۱۳۶۷). ***تاریخ پیامبران و شاهان (سنی الملوک الارض و الانبیا)***. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ.

۱۱. باسورث، کلیفورد ادموندند. (۱۳۸۵). «طاهریان و صفاریان». ***تاریخ ایران کمبریج***. گردآورنده ر. ن. فرای. مترجم حسن انوشه. جلد چهارم. تهران: انتشارات امیرکبیر، صص ۱۱۹-۸۰

۱۲. بکری، عبدالله بن عبدالعزیز. (۱۹۹۲م). ***معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع***. تصحیح مصطفی سقا. بیروت: عالم الکتب.

۱۳. بناکتی، فخرالدین داوود بن تاج‌الدین. (۱۳۴۸). ***تاریخ بناکتی***. به کوشش جعفر شعار. تهران: انجمن آثار ملی.

۱۴. تتوی، احمد و آصف خان قزوینی. (۱۳۸۲). *تاریخ الفی*. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۵. جوزجانی، منهاج‌الدین سراج. (۱۳۶۳). *طبقات ناصری*. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
۱۶. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. (۱۳۷۲). *مآثر الملوک*. تصحیح میر هاشم محدث. تهران: رسا.
۱۷. دمشقی، ابن العماد شهاب‌الدین ابوالفلاح عبدالحی. (۱۴۰۶ق). *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*. تحقیق الارناؤوط. دمشق- بیروت: دار ابن کثیر.
۱۸. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۷). *تاریخ ایران بعد از اسلام*. تهران: امیرکبیر.
۱۹. سیوطی، الامام الحافظ جلال‌الدین. (۱۳۷۰). *تاریخ الخلفا*. قم: المطبعه امیر.
۲۰. شبانکاره‌ای، محمد. (۱۳۸۱). *مجمع‌الانساب*. مصحح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
۲۱. طالبی، تهماسب. (۱۳۹۳). «*روابط سامانیان با صفاریان*». *رشد آموزش تاریخ*. (شماره ۱)، ۲۰-۱۶.
۲۲. طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
۲۳. فروزانی، سید ابوالقاسم. (۱۳۷۸). *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان*. تهران: سمت.
۲۴. فروزانی، سید ابوالقاسم. (۱۳۹۴). *هفده مقاله*. شیراز: رخشید.
۲۵. کاتب بغدادی، قدامه بن جعفر. (۱۳۷۰). *الخراج*. ترجمه حسین قره چانلو. تهران: البرز.
۲۶. گردیزی، ابوسعید عبدالحی. (۱۳۶۳). *زین الاخبار*. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
۲۷. مسعودی، ابوالحسن علی. (۱۳۴۷). *مروج الذهب*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۸. منجم، اسحاق بن حسین. (۱۴۰۸ ق). *آکام المرجان*. تصحیح سعد فهمی. بیروت: عالم الکتب.
۲۹. ناشناس. (۱۳۶۲). *حدود العالم من المشرق الی المغرب*. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: کتابخانه طهوری.
۳۰. ناشناس. (۱۳۶۶)، *تاریخ سیستان*. تصحیح ملک‌الشعرای بهار. تهران: پدیده.
۳۱. نظام‌الملک. (۱۳۴۷)، *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*. به کوشش هیوبرت دارک. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۲. نرشخی، ابی‌بکر محمد. (۱۳۶۳). *تاریخ بخارا*. تصحیح مدرس رضوی. تهران: توس.
۳۳. یغمایی، حسن. (۱۳۷۰). *تاریخ دولت صفاریان*. تهران: دنیای کتاب.